

### نظری مختصر بحیات و شعر صوفیانه عراقی

بقلم آقای

محمد حسین لاری

- ۲ -

نخستین باده کاندرا جام کردند  
ز چشم مست ساقی وام کردند  
« عراقی »

عراقی پس از آنکه دست ارادت بیبر طریقت داد بفرمان وی راه «خلوت» پیش گرفت تا چون دیگر صوفیان «چله» بنشیند، و باعتماد صوفیه که میگویند :

که ای صوفی شراب آنکه شود صاف که در شیشه بماند اربعینی  
عراقی در شیشه خلوت میخواست چهل روز بماند تا روح بلند و آزاده اش از درد اغراض دنیوی و غبار حیوانیت پاک شود و برسم صوفیه آن زمان که در خلوت بیشتر بذکر می پرداختند عمل کند.

ذکر از مراحل تصوف است که کلیه شعب متصوفه و طبقات مختلف درویشان در هر طریقت و روش بدان معتقدند و آن عبارتست از بزبان آوردن اسم باری تعالی و تفکر در «ذات حق». این توجه معنوی بمبدأ و تذکر وجود حق تعالی همیشه اساس و مبنای مذاهب آسمانی بوده و در شریعت اسلام نیز مقصود از کلیه عبادات همچنانکه غزالی میگوید «یاد کردن حق تعالی است که عماد مسلمانان است و مقصود وی ذکر حق تعالی» سایر عبادات نیز از روزه و حج و غیره نیز بغاظر آوردن صانع است و اینکه راهرو هرگز فراموش نکند که:

جهان را خالق باشد خدا نام کزو آشفته دریا گیرد آرام

در مذهب صوفی ذکر از مهمترین مراتب تصوف است و بی ذکر نمیتوان بجائی رسید و حق هم همین است چه توجه کامل و مداوم شخص نسبت بیک چیز و بیک مبدأ بتدریج شخص را در آن مقصود و مبدأ فانی میکند و این نهایت آرزوی صوفی است که در ذات خدا فانی شود و از وی اثری نماند.

معمولاً در ذکر کلمه الله را بر زبان می آورده و چهل شبانه روز بدین ذکر مداومت میکردند و این بزرگترین امتحان روحی و تمرین اخلاقی بود در طی این چهل روز صوفی منقطع از کلیه ظواهر امر و امور دنیوی تنها بیک مبدأ و مقصود فکر میکرد و جز او بهیچ نمی اندیشید و همین توجه کامل سبب میشد که صوفیه جز در مورد ذکر کلیه امور و ظواهر و علائق را فراموش کنند و وقتی صوفی بدین حد میرسد یعنی جز خدا همه چیز را فراموش کرده و نادیده میگرفت حالات مشاهده و «کشف» و «شهود» برای او پیش می آمد و این آخرین حد و آرزوی صوفی است.

صوفیه در مراتب ذکر و اهمیت آن غلو کرده اند و مراتب فناء شخص را در «ذکر» و رسیدن «بمذکور» در طی حکایاتی شیرین ولی مستبعد از ذهن در کتب خویش آورده اند، بیمناسبت نیست اگر «ذکر» از یکی از آنها آورده شود:

«نقل است که از مریدی ترك ادبی مگر در وجود آمد، سفر کرد و بمجلس شونیزیه بنشستند جنید را روزی گذر بانجا افتاد؛ در وی نگریست آن مرید در حال از هیبت شیخ بیفتاد سرش بشکست و خون روان شد و از هر قطره نقش الله پدید می آمد جنید گفت جاوه گری میکنی یعنی بمقام ذکر رسیدم که همه کودکان باتو در ذکر برابرند مردم میباید که بمذکور رسد».

این حکایتی است که عطار در کتاب معروف خود تذکرة الایاء در حالات جنید

۱ — تاریخ تصوف تألیف جناب آقای دکتر غنی ص ۳۵۷

۲ — تذکرة الایاء چاپ لیدن جلد دوم احوالات جنید

نوشته هرچند که تخیل صوفیانه در ساختن آن بکار رفته ولی آن میزان غلو، صوفیه را در ذکر میرساند و ضمناً از آن بلند نظری و آزادگی روح جنید که شاهباز همتش تابدین حد هم راضی نشده بلکه از مقام ذکر گذشته و بمذکور رسیده آشکار میگردد.

باری مبحث ذکر در میان صوفیه اهمیتی فراوان دارد، ذکر ورود خلوت درویشان است. عراقی نیز میباید چهل روز در خلوتی دور از یاران و آشنایان بذکر حق پردازد و جز بوی متوجه نباشد ولی عراقی تحمل نداشت. اواز ابتدا عاشق بود و این تمرینات بدنی و ریاضات فکری برای کسانی بود که از علائق زندگانی بهره مند بوده و هنوز بدنیا و ظواهر آن دلبستگی داشته باشند.

عراقی که مدتها پیش از این مراحل گذشته بود تاب و تحمل این گونه جهد و تکلف را نداشت اما اطاعت پیر واجب بود و وی باید چهل روز چله بنشیند این بود که دامن شکیبائیش از دست بشد و منتهای شور و عشق خود را در غزلی ریخت و بجای کلمات معمول صوفیان غزل خود را با آهنگی سوزناک و مؤثر زمزمه می کرد و میگفت:

|                             |                             |
|-----------------------------|-----------------------------|
| نخستین باده کاندر جام کردند | ز چشم مست ساقی وام کردند    |
| چو با خود یافتند اهل طرب را | شراب بیخودی در جام کردند    |
| لب میگون جانان جام در داد   | شراب عاشقانش نام کردند      |
| سر زلف بتان آرام نگرفت      | ز بس دلها که بی آرام کردند  |
| بمجلس نیک و بد را جای دادند | بجای کار خاص و عام کردند    |
| چو گوی حسن در میدان فکندند  | بیک جولان دو عالم رام کردند |
| ز بهر نقل مستان از لب و چشم | همها سکر و بادام کردند      |
| از آن لب کارزوی جمله دلهاست | نصیب بی دلان دشنام کردند    |
| دلی را تا بدست آرند هر دم   | سر زلفین خود را خام کردند   |
| بغمزه صد سخن گفتند با جان   | بدل زابرو دوصد پیغام کردند  |

نهان با محرمی رازی بگفتند  
جهانی را از آن اعلام کردند  
بعالم هر کجا درد و غمی بود  
بهم کردند و عشقش نام کردند  
چو خود کردند راز خویشتن فاش  
عراقی را چرا بد نام کردند

اهل خانقاه پیش بهاء الدین زکریا رفتند که این تازه وارد سنت دیرین درهم شکسته است و بجای ذکر و مراقبه و تلاوت کلام خدا نغمه‌های جدیدی ساز کرده غزل میخواند، آری آنان نمیدانستند که عراقی عاشق است و مذهب عاشق زمذهبها جداست عراقی پای از این حدود برتر نهاده، او را دیگر نمیتوان در حصار «ذکر و مراقبه» محصور نمود، اگر او بدین حدود قانع بود مسند تدریس و تعلیم را رها نمیکرد و سر بیابان نمیکذاشت اما اگر درویشان تنگ نظر نمیدانستند که عراقی کیست و سوز درونش چیست شیخ مولتانی خوب میدانست و از راز درون او خبر داشت و بهمین جهت جماعت معترضین را از خود راند و گفت «شما را از اینها منع است و او را منع نیست».

چند روزی نگذشت که این نغمه پر شور محبت، این صدای سخن عشق از خلوت عراقی خارج شد و بر سر زبانها افتاد تا آنجا که خرابانیان باده پرست با آهنگ چنگ و چغانه و بروی گلرخان و زیبا رویان این غزل را هر روزه میخواندند و این خوشترین یادگار عشق و محبت را در خرابات مغان آهجا که بقول حافظ نور خدا تجلی میکند احیاء میکردند. عراقی همچنان در زندان خلوت بود تا شعله سوزان محبتش آتش بخرمن طبایع حساس و ارواح لطیفی که از کوچکترین وزش نسیمی متأثر میشوند زد و ناله جانسوز وی مونس جان دلباختگان و رفیق راه و هروان عشق و محبت گردید. این سخنی بود که از دلی سوزان برمی آمد و از سینه‌ای چون «آتشکده فارس» خارج میشد لاجرم حرارت سوزش در دلهای حساس و پر شور تأثیر میکرد. کیست که آهنگ عشق و محبت را بشنود و متأثر نشود و بقول حافظ: «که شنید این ره جانسوز که فریاد نکرد».

یکی از نزدیکان شیخ که از زبان خراباتیان این آهنگ ناتمام محبت را شنیده بود قضیه را بشیخ مولتان بازگفت و ما وقع را بیان نمود، پیر با ذوق پرمسدا آن غزل چیست؟ درویش غزل را سراسر خواند چون بدین شعر رسید که:

چو خود کردند راز خویشتن فاش عراقی را چرا بد نام کردند  
پیر گفت «کار اوتمام شده آنکاه برخاست بدرخلوت عراقی آمد و گفت «عراقی اکنون مناجات در خرابات میکنی برخیز و بیرون آی ۱»

بدین ترتیب شیخ عراقی را از خلوت بیرون آورد و هم در آن شب دختر خویش را بدو داد و از آن دختر عراقی را فرزندی پدید آمد که وی را کبیر الدین نام نهادند ۲.

دوران اقامت عراقی در هند بیست و پنج سال طول کشید، در این مدت وی در پناه همت پیر طریقت زندگانی آرامی داشت، حیاتی آرام ولی پراز عشق و محبت و زندگی گدایی آسوده ولی باهزار سوزنهان، عراقی نمیتوانست بمحیط محدود هندوستان قناعت کند بخصوص که حسودان و مترضانش در کمین بودند ولی تاشیخ بهاء الدین زکریا زنده بود کسی نمیتوانست عراقی را بیازارد، با این حال عراقی از اقامت در هند اظهار دلتنگی میکند و از اینکه «از مرغزار عراق» بوادی هند افتاده «شکایتی جانسوز دارد، اما وجود پیری روشن ضمیر مانند شیخ مولتان مانع از آن بود که عراقی از شدت شوق از هندوستان پر گرفته و خود را بعراق و مصر که در آن روز گلزاران مرکز ذوق و هنر و شعر و ادب بود بیفکند، اینست که این همه دلتنگی و شکوه را از محیط

۱- نفعات چاپ لکنهو ص ۵۴۲

۲- این مطلبی است که از اغلب منابع راجع بعراقی برمی آید تنها در مجمل فصیحی خوانی (نسخه مکتب متعلق بلامه منوم جناب آقای ترویجی از روی نسخه عجمی جناب آقای حاجی محمد آقای نصجویی) مینویسد «۵۰۰» و او مرید شیخ الصالح بهاء الدین زکریای مولتانی است و بعد دختر دادا اوست و او را از دختر شیخ بلا پسر اهور بود کبیر الدین نام ۳۰۰»

و ابنای زمان در لباس زیبای لطیف و قالب موزون شعر ریخته و در شکایت از وضع حال خویش میگوید :

بطعنه گفت مرا دوستی که ای زراق  
وصال یار ندیدی فراق نشناسی  
بسی بگفت از این گونه گفتمش بشنو  
تو گیر خود که نبودست هیچ دوست مرا  
خیال چهره خوبان ندید چشمش هیچ  
گرفتم این همه طلا مات و زرق و تلیشش

چرا همیشه حکایت کنی ز درد فراق  
نشان عشق ندیده چه لافی از عشاق  
جواب من ز سر صدق پیریا و نفاق  
بهیچ دوست نیم در جهان بدل مشتاق  
بگوش تا نشنیدم خطاب در میثاق  
مرا نه بس که بهند او فتاده ام ز عراق ۱۵

باز در یک دوغزل ملمع که بی نهایت جانسوز و مؤثر است چنین میگوید : ۱

لقد فاح الربیع و دار ساقی  
صبا بوی عراق آورد گوئی  
در یغار روزگار خوش که بگذشت  
بلیت المآن صحبی للبلایا  
ز جور روزگار نا موافق  
دل مرا شاد کن ساقی که نگذاشت  
جزعت من تفرق کل یوم  
بنال ای دل ز درد و غم که پیوست  
عراقی خوش بنال و رار بگری

و هب نسیم روضات العراق  
که خوش گشت از نسیم او عراقی ...  
ندیمم بخت بود و یار ساقی  
الاقی من رزایا ما الاقی  
جدا گشتم زیاران وفاقی ...  
جدائی بر من از غم هیچ باقی  
واجریت الدموع من المآق  
گرفتار غم و درد و فراقی  
الیکم و استمل من اشتیاقی  
که در هندوستان از جفت طاقی

بالآخره این دوره طولانی بسر آمد و شینخ بهاء الدین زکریا را مرگ نزدیک

۱- از دیوان عراقی جز چاپ هند نسخه دیگری در دست نبود و آن نسخه بعدی منلوط و متشوش است که کوچکترین ارزشی ندارد بخصوص در اشعار عربی آن که هیچ شباهت بکلام عربی ندارد و معلوم نیست چه چاپ شده بهمین جهت آنچه در طی مقاله آمده با تصحیحات قیاسی است .

شد و پیر روشن ضمیر که نزدیکی مرگ را حس کرد عراقی را پیش خواند و خانقاه درویشان را بدو سپرد و اندکی بعد درگذشت.

عراقی در مرگ شیخ و قطب خویش مرثیه عارفانه‌ای گفته و در ترکیب بندی مفصل شرح سوز فراق خود را از محضر پیری بلند، نظر و شیخی باک نهاد بیان داشته چون نقل تمام آن منظومه موجب تطویل کلام میشود نمونه را بیتی چند از آن می آوریم :

|                              |                              |
|------------------------------|------------------------------|
| کارم از دست رفت و دست از کار | دیده بی نور ماند و دل بی یار |
| دل فکارم چرا نگریم خون       | درد مندم چرا نگریم زار       |
| خاک برفرق سر چرا نکنم        | چون نشویم بخون دل رخسار      |
| خاطر عاشقی چسان باشد         | هم دل از دست رفت و هم دلدار  |
| سوختم ز آتش جدائی او         | مرهم نیست جز غم و تیمار      |

در بند دوم این منظومه عراقی از خدمات پیر و راه یافتن خود بتوسط شیخ بهاءالدین بمقامات سیر و سلوک و جذبه و وصال یاد میکند و میگوید :

|                             |                           |
|-----------------------------|---------------------------|
| دوش پرسیدم از دل غمگین      | بی رخ یار چونی ای مسکین   |
| دل بنالید زار و گفت میسر    | چه دهم شرح حال خود می بین |
| چون بود حال نا توان موری    | که کند قصد کعبه از در چین |
| زیر چنگ آردش پر سیمرغ       | بردش برتر از سپهر برین    |
| باز سیمرغ بر پرد بهوا       | ماند او اندر آن مقام حزین |
| منم آن مور و آن که آن سیمرغ | مرغ عرش آشیان سدره نشین   |
| زیبید ار بشکند قفس سیمرغ    | بی صدف قدر یافت در یمین   |
| چون ننگجید زیر نه پرده      | شد سرا پرده زد بعلمین     |
| از حدود صفات بیرون شد       | واندر اقطار ذات گشت مکین  |

پس از شرح این مقامات عراقی با تأثر تمام در عزای پیر خود ندبه ماتم آغاز

میکند و در رثاء قطب وقت و مرد راه خدا چنین میگوید .

|                           |                            |
|---------------------------|----------------------------|
| شاید از شور در جهان فکنیم | گریه بر پر و بر جوان فکنیم |
| بر فروزیم آتشی ز درون     | شوری اندر جهانیان فکنیم    |
| آب حسرت روان کنیم از چشم  | سیل خون در حصار جان فکنیم  |
| غرق خونیم خیز تا خود را   | زین خطر گاه بر کران فکنیم  |
| قدی برهوا نهم مگر         | خویشتن را بر آسمان فکنیم   |
| مرکب عشق زیر ران آریم     | رخت را سوی کن فکان فکنیم   |

بس در آن بارگاه عزت و ناز

عرضه داریم از زبان نیاز

|                          |                          |
|--------------------------|--------------------------|
| کان تمنای جان حیران کو   | آرزوی دل مریدان کو       |
| ماه مه عاشقیم دوست کجاست | همه در دیم جمله درمان کو |
| بس ز روحانیان خبر پرسیم  | کای ندیمان خاص سلطان کو  |
| پیش مرغان عرش لابه کنیم  | کاخ این تخت را سلیمان کو |
| شاهباز فضای قرب کجاست    | آفتاب سپهر عرفان کو      |
| چند اشارات خود صریح کنم  | غوث دین قطب چرخ ایمان کو |
| مطلع نور ذوالجلال کجاست  | مشرّب فیض قدس سبان کو    |
| خاتم اولیا امام زمان     | مرشد صد هزار حیران کو    |
| صاحب حق بهاء عالم قدس    | زکریا ندیم رحمان کو      |

چه عجب گر بگوش جان همه

آید از سر غیب این کلمه

|                             |                           |
|-----------------------------|---------------------------|
| کاین دم آن سرور شما با ماست | آن که امروز دست او بالاست |
| هر دو عالم درون قبضه اوست   | باز او در درون صبه ماست   |
| گرچه در جای نیست لیک ز لطف  | هر کجا کش طلب کنی آنجاست  |



دیده باید که جان تواند دید  
ورنه او در همه جهان پیداست  
در جهان آفتاب تابان است  
عیب از بوم و دیده عمیاست  
دیده روح بین بدست آور  
گر ترا آرزوی مولاناست  
در پایان این منظومه مفصل که ماقط ایاتی چند از آن را نقل کرده ایم عراقی  
برای براءالدین طلب مغفرت و درباره اولاد مرشد خود دعا کرده و سلامت بازماندگان  
پیر طریقت را آرزو میکند بدین ترتیب:

|                             |                            |
|-----------------------------|----------------------------|
| بتجلی ذات حکمت تو           | چون دلت لحظه لحظه انور باد |
| در طریخانه وصال قدم         | هر زمانت سرور دیگر باد     |
| بجمالت که مجمع حسرت است     | دیده جان ما منور باد       |
| هر دو فرزند تو که او تسادند | هر یکی غوث هفت کشور باد    |
| بر سر کوی هر یکی گردون      | چون عراقی همیشه چاکر باد   |



«در صومعه مدتی نشستم  
بر بوی تو چون نیافتم کام  
در میکده میکشم سیوی  
باشد که بیابم از تو بوئی»

شیخ بهاء اندین کمی پیش از مرگ عراقی بهترین شاگرد خویش راجانشین خود ساخت  
و امور خانقاه و خرابات را بدو سپرد و عراقی نیز برخلاف میل پس از مرگ پیر بدین  
کار اشتغال جست ولی رند عالم سوز را با مصلحت بینی کاری نبود بهمین جهت اندکی  
نگذشت که جماعت حسودان و بد اندیشان پیش سلطان از او شکایتها کردند که  
«اکثر اوقات وی بشهر می گذرد و صحبت وی همه بجوانان صاحب جمال است و وی  
را استحقاق خلافت شیخ نیست»<sup>۹۱</sup>. پیش از آنکه گماشتگان سلطان خاطر او را نیازارند  
عراقی بر این ماجری وقوف یافت و از اهند بمسقط و از آنجا بمکه «شهر قدس و تقوی

یعنی خانه خدا رفت و مقام ابراهیم را زیارت نمود و در وصف کعبه گفت :

حبذا صفة بهشت هثال      که بود آسمانش صف منال  
مجلس نور و جلوه گاه سرور      روضه انس و بارگاه وصال  
تا آنجا که گوید :

مطرب عشق بر کشید سرور      وصل را داده جام مالا مال  
چون عراقی همه جهان سرمست      از می وصل و بیخبر ز وصال

پس از زیارت خانه خدا عراقی باز راه سفر پیش گرفت و از طریق شام بروم (ترکیه امروزی ناحیه آسیای صغیر) رفت و گویی در این سفر نیز جاذبه ای قوی و کششی مقاومت نا پذیر او را بطرف خود میکشید و شوق درون رشته ای برگردنش افکنده و هر جا که خاطر خواه او بود ویرا میکشاند .

عراقی در کاین هنگام بیش از شصت سال داشت ولی پای طلب و دست ارادتش را هنوز ضعف پیری نگرفته بود و در چنین سنی جذبۀ شوق او را باستان یکی از بزرگترین متصوفه اسلام یعنی شیخ صدرالدین قونیوی هدایت نمود .

شیخ صدرالدین شاگرد و جانشین محیی الدین العربی عارف معروف بود و کتاب او را بنام فصوص الحکم درس میگفت ، عراقی در محضر او حاضر شد و پس از چندی کتاب لمعات را تألیف نمود . *رسال جامع علوم انسانی*

مدت اقامت عراقی در روم تا وقتی بود که معین الدین پروانه زنده بود و چون این امیر در سال ۶۷۵ بهتیم سستی در جنگ با لشکر شام و مصر بقتل رسید عراقی بمصر رفت و یک چند در آنجا بود تا اینکه از اقامت مصر نیز رنجیده شد، بدمشق رفت و هم در آنجا بود تا پس از غیبتی چندین ساله پسر خود کبیر الدین را که بقصد زیارت پدر از هند آمده بود یافت ، اما این دوران وصال دیری نپایید و نوبت فراق ابدی رسید و عراقی در ذی القعدة ۶۸۸ در گذشت و وی را در صالحیه دمشق در جوار قبر محیی الدین ابن العربی بخاک سپردند .